

صحت آن حکم نموده و بین خود و خدا بر حجت بودن آن اعتقاد داشته‌ام بیاورم. و همه آنچه که در این کتاب آمده از کتابهای مشهور مرجع و مورد اعتماد استخراج شده است»^{۷۸}

سخنی در دلالت حدیث: آنچه که تاکنون گفته شد، مربوط به سند حدیث بود، اما در مورد دلالت آن باید گفت: مهمترین شئون پیامبر اکرم (ص) سه چیز بود: ۱- تبلیغ آیات و احکام خدا و ارشاد مردم ۲- حل و فصل اختلافات و قضاوت بین جامعه ۳- ولایت و حکومت و تدبیر امور مردم. و مقتضای اطلاق جانشینی و خلیفه آن حضرت بودن، یعنی عهده‌دار شدن همه این وظایف. البته اگر نگوییم که «قدر متیقن» از خلافت همان حکومت و ولایت است. چرا که در صدر اسلام متعارف از خلافت همان رهبری امت و تدبیر امور جامعه بوده است و خلفاء نیز جمع خلیفه است و آیا احتمال این معنی می‌رود که مفاد لفظ جمع از نظر سنخیت مغایر مفاد مفرد آن باشد؟

از سوی دیگر، تو هم اینکه منظور از «خلفاء» فقط ائمه دوازده گانه - علیهم‌السلام - باشد، در نهایت سستی است. زیرا اطلاق روای حدیث به آنان غیر متعارف است، چرا که آنان عترت و آل پیامبر اکرم (ص) و گنجینه علم آن حضرت می‌باشند [نه راوی حدیث]. و اینکه فرمود: «حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند» مراد کسانی نیستند که همانند ضبط صوت، الفاظ روایات و احادیث را حفظ دارند، بلکه کسانی هستند که در فرمایشات و سنت پیامبر اکرم (ص) متفقه می‌باشند. و گواه بر همین برداشت است گفتار آن حضرت طبق برخی از نقلهای روایت که می‌فرماید: «آنها (حدیث و سنت) را پس از من به مردم تعلیم می‌دهند» زیرا تعلیم شأن کسی است که روایت را فهمیده و عمق آن را درک کرده باشد. بلکه چه بسا روایت کننده‌ای که در حقیقت نمی‌داند آنچه روایت می‌کند کلام پیامبر اکرم (ص) و یا سنت آن حضرت است یا نه! و اصلاً تشخیص سنت صادقانه از اخبار ساختگی و تحریف شده و شناخت صحیح و حق در بین اخبار متعارض، بی‌تردید از شئون اهل درایه و فقه و اهل تحقیق و معرفت است. چنانچه این معنی بر علمای رجال و درایة الحدیث پوشیده نیست.

علاوه بر همه اینها به مناسبت حکم و موضوع برای ما آشکار می‌گردد که صرف راوی بودن در این جامورد نظر نبوده، زیرا تناسبی ندارد که مقام و منصب خلافت پیامبر اکرم (ص)

برای کسی که شانی به جز حفظ الفاظ پیامبر اکرم (ص) - بدون درک مفاهیم و پی بردن به واقعیت و تفقه در آن - ندارد، قرار داده شود، چنانچه این امری است واضح و آشکار.

اگر گفته شود: جمله «کسانی که حدیث و سنت مرا روایت می کنند» و نیز جمله: «و پس از من آنها را به مردم می آموزند» قرینه بر این است که از خلافت فقط بیان روایات و تعلیم احکام اراده شده، و نه بیش از آن.

در پاسخ باید گفت: اولاً شخص پیامبر اکرم (ص) راوی حدیث نبود تا پس از وی، راویان احادیث جانشین وی باشند و ثانیاً ظاهراً ذیل روایت «بروون حدیثی و سنتی» برای معرفی خلفا آورده شده، نه برای محدود کردن دایره خلافت که در این صورت، مراد بیان ویژگی و اوصاف کسی است که اهلیت خلافت آن حضرت را داراست، اگرچه خلافت، خلافت مطلقه باشد.

و بلکه پیامبر اکرم (ص) نیز مهمترین ملاک در خلافت مطلقه وی از سوی خداوند متعال، معارف و علوم و تعلیمات آن حضرت است، چنانچه در حضرت آدم (ع) نیز همین ملاک خلافت وی بود.

آیا ملاحظه نمی فرمایید که خداوند متعال پس از آنکه به ملائکه می فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفة - من در زمین خلیفه قرار می دهم» و ملائکه می گویند: «نحن نسبح بحمدک و نقدرک - ما حمد و تقدس تو را به جای می آوریم، می فرماید: «و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین...»^{۲۹} و به آدم همه اسماء را یاد داد، آنگاه آنها را به ملائکه عرضه نمود، آنگاه فرمود مرا به اسماء اینها آگاه کنید اگر راستگو هستید...» که از این آیات استفاده می گردد سنگ اساسی برای خلیفه خدا بودن همان احاطه علمی به مسائل است و این نکته ای است شایان توجه.

باز اگر گفته شود: اطلاق، همواره در موضوعات جریان می یابد، آن هم با اجرای مقدمات حکمت و در محمولات جریان نمی یابد، مثلاً اگر مولی گفت «اکرم عالم» در این صورت اگر در مقام بیان باشد [بخواهد این اطلاق را بفهماند] اطلاق منعقد می گردد.

برخلاف آنجا که می‌گوید: «زید عالم» که این عبارت به این معنی حمل نمی‌شود که زید به همه علوم آگاه است. و خلفا در حدیث شریف به منزلهٔ محمول است و به اطلاق آن اخذ نمی‌گردد، و قدر متیقن از آن همان خلافت در تعلیم و ارشاد است، چنانچه ذیل حدیث نیز بر همین معنی دلالت دارد.

در پاسخ باید گفت: این نقطه نظر در شمار اعتراضات وارده بر مقبولهٔ عمر بن حنظله مطرح شد و در آن جا گفتیم که ما فرقی بین موضوع و محمول در این جهت نمی‌یابیم، زیرا مولی اگر در مقام بیان (اطلاق) نباشد، به طور کلی اطلاق منعقد نمی‌گردد، و اگر در مقام بیان باشد، اگر قدر متیقن وجود نداشته باشد، برای پرهیز از حمل کلام وی بر اجمال گویی و بیهوده‌گویی، حکم به اطلاق می‌کنیم، و اگر «قدر متیقن» وجود داشته باشد، در صورتی که وجود آن به اطلاق ضربه بزند، در هر دو مقام [موضوع و محمول] ضربه می‌زند و اگر ضربه نزند در هیچیک ضربه نمی‌زند پس فرق گذاشتن بین موضوع و محمول، بدون جهت است.

و ما پیش از این گفتیم، حق این است که اگر در کلام مولی قرینهٔ لفظیه متصله و یا دلیل مستقل (لبیه) روشنی که همانند لفظیه متصله باشد وجود داشته باشد، به انعقاد اطلاق لطمه وارد می‌آید، اما صرف وجود «قدر متیقن» به انعقاد اطلاق لطمه وارد نمی‌آورد، و این نکته‌ای است شایان توجه.

اگر گفته شود: مقتضای اطلاق خلافت در این مورد این است که همه آنچه برای پیامبر اکرم (ص) از ولایت و اولویت نسبت به اموال و نفوس وجود دارد، برای فقیه هم وجود داشته باشد، و به عبارت دیگر جانشینی فقیه از پیامبر اکرم (ص) نظیر جانشینی امیرالمؤمنین (ع) از آن حضرت باشد. و آیا ما می‌توانیم ملتزم به چنین خلافتی گردیم؟

در پاسخ باید گفت: نبوت و رسالت آن حضرت از مختصات آن حضرت است که در آن دو، هیچکس را با وی مشارکتی نیست، بلکه کلام در ولایت اعتباری و قراردادی است که به وسیلهٔ آن شخص متکفل امور مسلمانان می‌گردد، اموری نظیر سیاستگزاری امور مردم و شهرهای اسلامی، تنفیذ مقررات و حدود اسلام، تعیین امرا و قضات، جمع‌آوری مالیات و سایر وظایفی که به والی مربوط می‌گردد.

و چنانچه در بخش دوم کتاب گذشت، برای ولایت اعتباری شرافت و امتیاز خاصی جز

پذیرش مسئولیت خطیر و به عهده گرفتن مسئولیتی سنگین نیست. و در این محدوده فرقی بین پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) و فقیه جامع الشرایطی که این مسئولیت را به عهده گرفته وجود ندارد و در وظایف سیاسی آنچه برای آنان یا به گردن آنان است، برای فقیه جامع الشرایط نیز هست.

آیا می‌توان تصور نمود که پیامبر اکرم (ص) مثلاً شخص زناکار را صد تازیانه می‌زند، اما فقیه کمتر از آن را به وی می‌زند؟ یا اینکه پیامبر اکرم (ص) از چیزهایی زکات می‌گیرد به غیر از آنچه فقیه زکات می‌گیرد؟ یا اینکه پیامبر اکرم (ص) برای شهرها قاضی و والی مشخص می‌کند، اما فقیه حق چنین کاری را ندارد؟! و سایر وظایفی که والیها در چارچوب ولایت خود انجام می‌دهند.

این نهایت چیزی است که در تقریب استدلال به این حدیث شریف می‌توان داشت، اما با این همه مطلبی در عمق نظر انسان وجود دارد که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد و آن اینکه جمله «پس از من سنت و روایت مرا به مردم می‌آموزند» ظهور قوی در محدود کردن خلافت دارد و می‌فهماند که غرض آن حضرت از خلافت، جانشینی آن حضرت در امور تعلیم و تبلیغ است و محفوف شدن به قرائن، مانع از اطلاق می‌گردد و در نتیجه اثبات جانشینی در امور قضاوت و ولایت، نیاز به دلیلی قوی‌تر از این دارد.

و اینکه در برخی از نقلها ذیل روایت نیامده، دلیل بر اطلاق مفاد روایت نمی‌شود، چرا که ظاهراً همه این روایتهای نقل شده، یک روایت بوده که برخی به صورت کامل و برخی به صورت قطعه قطعه و ناقص نقل شده و تقطیع در نقل احادیث، امری است بسیار شایع و این نکته‌ای است شایان توجه.

۴- حدیث العلماء ورثة الانبیاء و احادیث مشابه آن:

۱- در کتاب کافی از محمد بن حسن علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد همه از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از قداح، از امام صادق (ع) روایت شده که گفت پیامبر خدا (ص) فرمود:

«من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به، و انه یتستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض حتی الحوت فی البحر، و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر، و ان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لا درهماً و

لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر».^{۸۰}

«هرکسی راهی را بپیماید که علمی را بیاموزد، خداوند راهی به سوی بهشت به او بنمایاند، و همانا فرشتگان با کمال خوشوقتی بالهای خویش را برای طالب علم می‌گسترند.

واینکه برای طالب علم آنچه در آسمان و زمین است، حتی ماهیان دریا، استغفار می‌کنند و برتری عالم بر عابد همانند برتری ماه است بر سایر ستارگان در شب چهاردهم ماه، و همانا علماء و ارثان پیامبران هستند، پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی‌گذارند، و لکن علم را به میراث می‌گذارند، پس هر که بهرهای از آن به دست آورد، بهره بسیاری به دست آورده است».

روایت طبق برخی از طرق نقل، صحیح است چنانچه بر اهلس پوشیده نیست. و باز همین روایت در بحار الانوار از امالی صدوق، از مکتب، از علی از پدرش، از قداح از امام صادق، از پدرش از پدرانش (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است.

و باز در ثواب الاعمال، از پدرش، از علی، از پدرش، همانند آن آمده است، و باز از بصائر الدرجات، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از قداح همانند آن نقل شده است.^{۸۱} و ظاهراً با توجه به سند کافی «حماد» از زنجیره سند طبق نقل صدوق حذف شده است.

۲- در کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابی البختری، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«همانا علماء و ارث پیامبران هستند، و این بدان جهت است که پیامبران درهم و دنیاری به ارث نمی‌گذارند و بی تردید حدیثهایی از احادیث خویش را به ارث می‌گذارند. پس کسی که برخی از آنها را به دست آورد، بهره بسیاری را به دست آورده است. پس مواظب باشید علم خویش را از چه کسی اخذ می‌کنید. همانا برای ما اهل بیت در هر نسل و دوره‌ای افراد عادل هستند که تحریف غلوکنندگان و تنقیص باطل‌کنندگان، و تاویل نادانان را از دین بر طرف می‌کنند».^{۸۲}

۸۰. کافی ۳۴/۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱.

۸۱. بحار الانوار ۱/۱۶۴، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۲.

۸۲. ان العلماء ورثة الانبياء و ذاك ان الانبياء لم يورثوا درهماً و لا ديناراً و انما اورثوا احاديث من احاديثهم، ←

در سند این روایت اشکالی نیست. به جز «ابو البختری» که ضعیف است، مگر اینکه نقل این روایت توسط احمد بن محمد بن عیسی و کلینی موجب اطمینان به صدور آن از معصوم گردد. در کتاب عوائد از این روایت به صحیحه تعبیر شده، و این سهوی است که از جانب ایشان صورت گرفته است.

۳. در نهج البلاغه آمده است:

«اولی ترین مردم به پیامبران، آگاهترین آنان به دستوراتی است که پیامبران آوردند.»^{۸۳}

۴. در بحار از عوالی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود:

«علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»^{۸۴}

۵. و در فقه الرضا آمده است که فرمود:

«منزلت فقیه در این زمان، همانند منزلت پیامبران در بنی اسرائیل است.»^{۸۵}

۶. در عوائد از جامع الاخبار از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود

«روز قیامت به علمای امتم افتخار می کنم و می گویم علمای امت من همانند سایر

پیامبران پیش از من می باشند.»^{۸۶}

تقریب استدلال به این روایات بدین گونه است که هنگامی که گفته شود علماء، وارث پیامبران، یا نزدیکترین مردم به پیامبران، یا همانند پیامبران هستند، مقتضای آن این است که همه شئون پیامبران برای آنان باشد و به آنان منتقل شود، مگر آن چیزهایی که بطور طبیعی منتقل نمی شود، یا اینکه عدم صحت انتقال آن ثابت گردد.

به عبارت دیگر می توان گفت شئون عمومی پیامبران به علماء منتقل می گردد نه شئون فردی آنان. و از طرفی می دانیم در میان انبیاء پیامبر ما (ص) و ابراهیم و موسی و پیامبران دیگری نیز هستند که ولایت عامه برای آنان وجود داشته است.

فمن اخذ بشی منها فقد اخذ حظاً وافراً . فانظروا علمکم هذا من تأخذونه ، فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولاً ینفون عنه تحریف الغالین، و انتحال المبطلین ، و تأویل الجاهلین . کافی/۱، ۲۲/۱، وسائل/۱۸، ۵۳/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۸، حدیث ۲. وسائل از بصائر نیز این روایت را نقل کرده است.

۸۳. ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤوا به. نهج البلاغه، حکمت ۹۶، فیض/۱۱۲۹، لاج/۴۸۴، و محرر و در آمدی ۵۰۵ و ۹/۲.

۸۴. علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. بحار الانوار/۲، ۲۲/۲، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۶۷.

۸۵. منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمنزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل. فقه الرضا/۳۳۸، ذیل مبحث دیات، باب حق نفوس.

۸۶. افتخر یوم القیامة بعلماء امتی فاقول: علماء امتی کسائر انبیاء قبلی. عوائد/۱۸۶.

چنانچه خداوند تبارک و تعالی در مورد پیامبر ما فرمود: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم، و [باز تأکید می‌کنیم که] منظور ما از ولایت در این مورد، ولایت تکوینی یا فضایل معنوی و کمالات ذاتی انبیا که غیر قابل انتقال است، نیست. بلکه منظور، ولایت اعتباری آنان است که در نزد عقلا قابل انتقال و توارث است. چنانچه کلام نهج البلاغه نیز گواه بر همین معنی است که می‌فرماید: «اری ترائی نهیا^{۸۷} - می‌بینم که میراثم به تاراج می‌رود». پس اطلاق روایات اقتضای انتقال همان ولایت پیامبر (ص) به علمای امتش را دارد و اعتراض به این معنی که اطلاق در موضوعات جریان می‌یابد نه در محمولات، پاسخ آن در مناقشه ششم بر مقبوله عمر بن حنظله گذشت و گفتیم که بین موضوعات و محمولات از این جهت فرقی وجود ندارد.

اما ادعای اینکه مراد از «علماء» تنها ائمه دوازده‌گانه (ع) می‌باشند، به گواهی خبر جمیل از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «علماء، ما هستیم و شیعیانمان دانش پژوهانند و سایر مردم کفهایی بی‌مایه‌اند»^{۸۸} به چند جهت ناوارد است.

اولاً بدان جهت که دلیلی بر اختصاص، وجود ندارد و شاید مراد از خبر «جمیل» علمای کامل در علم باشد، گذشته از آن در اخبار و روایات ما، کلمه فقها و علما بسیار آورده شده و همراه با آن قرائن بسیار بر عدم انطباق آن با ائمه معصومین (ع) وجود دارد. ثانیاً اینکه در صحیح قداح می‌فرماید: «هر که راهی را در طلب علم طی کند، خداوند او را به بهشت راه می‌برد»^{۸۹} و اینکه در خبر «ابی‌البختری» آمده بود: «هر که برخی از آنها را به دست آورد، بهره‌زیادی به دست آورده»^{۹۰} ظهور در این دارند که از علما، ائمه معصومین اراده نشده، چنانچه مخفی نیست.

اگر گفته شود: «متبادر از کلمه ورثة الانبیاء» این است که علما، وارث انبیا هستند، از آن جهت که انبیاء می‌باشند، یعنی صفت انبیا بودن در موضوع وراثت علما دخالت دارد و شأن انبیا، از آن جهت که انبیا هستند چیزی به غیر از خبر دادن از سوی خداوند، (انباء) و تبلیغ نیست.

در پاسخ باید گفت: متبادر از لفظ انبیاء در این مورد عنوان مشیر است، به این معنی

۸۷. نهج البلاغه، خطبه ۳، فیض ۶/۴۶، لاج ۴۸.

۸۸. کافی ۳۴/۱، کتاب فضل العلم، باب اصناف الناس، حدیث ۴.

۸۹. کافی ۳۴/۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث ۱.

۹۰. وسائل ۵۳/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۸، حدیث ۲.

که این عنوان اشاره به ذوات خارجی است، مثل اینکه گفته شده باشد علماء، وارث ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) می‌باشند، و اگر چنین گفته شود ظاهر آن وراثت در همه شئون آنان است مگر آنچه خلاف آن ثابت گردد.

علاوه بر این موضوع، اولویت پیامبر (ص) نسبت به مؤمنین که در آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین...» آمده، همان عنوان نبوت آن حضرت می‌باشد و وراثت علماء، از آن حضرت به معنی انتقال اولویت پیامبر اکرم (ص) به آنان است.

این نهایت چیزی است که در استدلال به این گونه روایات می‌توان تقریب و تقریر نمود. و لکن مخفی نماند که ظاهراً جمله «علماء»، وارث پیامبران هستند» جمله انشائی است که متضمن جعل و تشریح باشد نیست، بلکه جمله خبریه است و حاکی از یک امر تکوینی است که انتقال علم به علماءست، می‌باشد.

علاوه بر این، لسان روایات، لسان بیان فضیلت علم و تعلم و بیان شرافت طالبان علم است چنانچه گواه بر همین معنی است این جمله که می‌فرماید: «انبیا دینار و درهمی به ارث نمی‌گذرانند، بلکه علم به میراث می‌گذرانند، پس هر که قسمتی از آن بگیرد، بهره زیادی به دست آورده است» بنابراین مراد از وراثت، وراثت در علوم و معارف است و با وجود این «قرینه متصله» حمل جمله بر انشاء و اثبات همه شئون انبیا برای علماء به جعل و تشریح، مشکل است. دیگر اینکه آنچه همه انبیا در آن مشترکند علم به معارف و احکام است، اما دلیلی بر ثبوت ولایت و حکومت برای همه انبیا در دست نیست، بویژه در انبیایی که در یک عصر و یک منطقه وجود داشته‌اند، همانند بسیاری از انبیای بنی اسرائیل، و اینکه وصف نبوت در موضوع دخالت نداشته باشد و عنوان مشیر باشد، جداً خلاف ظاهر است.

در هر صورت استدلال به این روایات برای اثبات نصب فقیه به عنوان والی بالفعل، در نهایت اشکال است، و این نکته‌ای است شایان دقت.

۵- حدیث الفقهاء حصون الاسلام:

در کتاب کافی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، روایت شده که گفت از ابی الحسن موسی بن جعفر (ع) شنیدم که می‌فرمود:
«اذامات المؤمن بکت علیه الملائكة و بقاع الارض التي كان يعبد الله عليها و ابواب السماء التي كان يصعد فيها باعماله و ثلم في الاسلام ثلثة لا يسدها شيء،

لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحصن سورالمدینة لها»^{۹۱}.
 آنگاه که مؤمن از دنیا برود فرشتگان و تمام بقعه‌های زمین که بر آن خداوند را عبادت می‌کرده، و درهای آسمان که با اعمال خویش از آن بالا رفته، همه بروی می‌گیرند، و در اسلام شکافی ایجاد می‌گردد که هیچ چیز آن را پر نمی‌کند، چرا که مؤمنهای فقیه دژهای اسلام هستند، همانند دژ اطراف شهر برای شهر».

بررسی سند حدیث: در سند روایت، کسی که مورد مناقشه باشد، نیست، مگر علی بن ابی حمزه که او از بزرگان واقفیه^{۹۲} است، و ضعف او در بین علمای رجال و فقهاء مشهور است، و لکن در این جا، ابن محبوب، این روایت را از وی نقل کرده و ابن محبوب از اصحاب اجماع است که اصحاب، آنچه از طریق وی نقل شده باشد را صحیح می‌دانند. علاوه بر این از مرحوم شیخ در عده نقل شده که طایفه (امامیه) به اخبار علی بن ابی حمزه عمل می‌کنند و ابن غضائری در احوالات فرزندش حسن می‌نویسد: «پدرش از وی مورد وثوق تر است».

بسیاری از بزرگان اصحاب ما نیز از وی روایت نقل کرده‌اند، کسانی نظیر صفوان و ابن ابی عمیر و بزندی و ابن محبوب و دیگران^{۹۳} و شاید همه اینها موجب وثوق به خبر وی گردد اگرچه فاسدالمذهب بوده است، و شاید نقل این روایتها از وی مربوط به دورانی است که از جهت عقیده سالم بوده، چرا که فرقه واقفیه پس از وفات امام کاظم^(ع) ایجاد شد، و این نکته‌ای است قابل توجه.

محتمل است واژه فقیه از ابتدای روایت سقط شده باشد. زیرا جهاتی که در روایت آمده با مرگ فقیه تناسب دارد و ذیل روایت نیز [که در آن «المؤمنین الفقهاء» آمده] قرینه بر همین معنی است و نیز مؤید همین است مرسله ابن ابی عمیر، از امام صادق^(ع) که می‌فرماید: «إذا مات المؤمن الفقیه نلم فی الاسلام ثلثة لایسدهاشیء»^{۹۴}.

عین همین روایت در فروع کافی به نقل از تعدادی اصحاب ما، از سهل بن زیاد و

۹۱. کافی ۳۸/۱، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۳.

۹۲. واقفه یا واقفه نام عمومی فرقهای از شیعه است که منکر رحلت امام موسی کاظم^(ع) شدند و در امامت آن حضرت درنگ کردند. (مقرر).

۹۳. تنقیح المقال ۲/۲۶۲.

۹۴. کافی ۳۸/۱، کتاب فضل العلم، باب فقد العلماء، حدیث ۳.

علی بن ابراهیم، از پدرش جمیعاً از ابن محبوب، از علی بن رثاب، نقل شده که می گوید از ابی الحسن اول (ع) شنیدم که می فرمود... آنگاه همه روایت را عیناً ذکر می کند و در آنجا نیز لفظ فقها ساقط شده است.^{۹۵} و سند روایت هم صحیح است. و لکن در صورتی که امر دایر باشد بین اینکه یک لفظ، در روایتی مانند کلمة الفقهاء، زاید باشد یا اینکه زائد نباشد و احتمال سقط داده شود اصل نزد عقلا، بر زاید نبودنش می باشد، زیرا بسیار اتفاق می افتد که در نگارش چیزی نوشته نشود به خلاف اضافه نوشتن که کمتر متصور است. و باز روشن گردید امور و جهاتی که در روایت آمده، به خصوص جمله «ثلم فی الاسلام ثلمة» و نیز جمله: «حصون الاسلام» با رحلت فقیه تناسب دارد نه صرف مردن هر مؤمن، و مرسله ابن ابی عمیر نیز شاهد بر همین معنی است، چنانچه گذشت. [پس از این دو احتمال که آیا کلمة الفقهاء در بعضی روایات زائد است یا آنجا که بدون این کلمه ذکر شده ساقط شده است؟ باید گفت احتمال دوم مقدم است].

دلالت حدیث: و اما در بیان دلالت حدیث باید گفت، چنانچه پیش از این در بخش سوم کتاب به تفصیل گذشت اسلام دینی نیست که به احکام عبادی و یا مراسم شخصی تنها اکتفا کرده باشد، بلکه دارای احکام بسیار گسترده و زیادی در زمینه معاملات، مالیاتهای اسلامی، چگونگی تنظیم خانواده، سیاستگزاری شهرها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و دفاع، حل اختلافات و حدود و قصاص و دیات و همانند آن می باشد. و هرگز حفظ اسلام به گوشه گیری و بازی با کتابها نیست، بلکه اسلام با استنباط احکام و نشر و تعلیم و تطبیق آن با مسائل روز و حوادث واقعه، و اجرا و تنفیذ احکام الهی و بسط عدالت و اجرای حدود شرعی و حراست از مرزها و دفع و رفع هجوم دشمنان، و گردآوری مالیاتها و صرف آن در مصالح مسلمانان و... حفظ و حراست می گردد و همه اینها جز با تشکیل دولت و تحصیل قدرت و نصب کارگزار و قاضی و همانند آن حاصل نمی شود. پیامبر اکرم (ص) نیز اینگونه عمل کرد و خداوند سبحان فرمود: «لکم فی رسول الله اسوة حسنة»^{۹۶} عمل پیامبر خدا بهترین سرمشق برای شماست. حال آیا فقیهی که از مردم کناره گرفته و در گوشه منزل خویش عزلت گزیده و نسبت به امور مسلمانان اهتمام نورزیده و در جهت اصلاح کارهای آنان تلاش نکرده و میدان و زمینه را برای دشمنان اسلام و

۹۵. کافی ۲/۲۵۴، کتاب الجنائز، باب النوادر، حدیث ۱۳.

۹۶. احزاب (۳۳) ۲۱/.

مسلمین خالی گذاشته و در نتیجه آنان به کشورهای اسلامی هجوم آورده و خونهایشان را ریخته و حرث و نسل را به نابودی کشانده و از گسترش و اعلائی کلمه اسلام و نشر کتب و نوشته‌های آنان جلوگیری به عمل آوردند. چنانچه صهیونیستها در فلسطین و لبنان و روسها در افغانستان اینگونه کردند. آیا انصافاً می‌توان چنین فقیه‌ی را دژ اسلام، دژی همانند دیوارهای محکم شهر برای شهر نامید؟!

پس سعی در اقامه حکومت حق، بلاشکال و واجب است، و همه مسلمانان مکلف به این وظیفه هستند و رهبر این دولت، و متصدی اقامه این حکومت، فقیه واجد شرایط است. و همان‌گونه که «سپاهیان به اذن خداوند دژ مردم هستند... و رعیت جز با حراست آنان قوام نمی‌یابند»^{۹۷} چنانچه در نهج البلاغه آمده، فقها نیز جایگاهشان در حفظ اسلام و مسلمانان همین‌گونه است. امیرالمؤمنین (ع) چنانچه در نهج البلاغه آمده می‌فرماید: «اگر افراد حاضر حضور نیافته و حجت به وجود یاور اقامه نشده بود، و خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم تن ندهند، ریسمان شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکندم.»^{۹۸} که از این جملات استفاده می‌شود وظیفه علما در قبال تعدی ستمگران و محرومیت ستمدیدگان بسیار خطیر است و مهمل گذاردن این سنخ از مسائل اجتماعی، به هیچوجه بر آنان روا نیست.

این نهایت چیزی است که در تقریب استدلال به این حدیث شریف برای نصب فقها به عنوان والی می‌توان گفت، اما ممکن است کسی بگوید:

بلی ولایت بر مسلمانان، حق فقهاست و برای اقامه دولت و حفظ اسلام هم اینان متعین می‌باشند و لکن این الزاماً بدین معنی نیست که به وسیله نصب از جانب ائمه (ع) باشد، بلکه شاید مراد این باشد که بر آنان واجب است قوایشان را آماده نموده و خود را برای قبول وظیفه امامت و رهبری بر مسلمانان کاندیدا کنند و بر مسلمانان نیز واجب است بپاخاسته و با همکاری خویش، آنان را برای انجام این مسئولیت انتخاب کنند، همان‌گونه که بر اهل یک شهر و مسئولین آن لازم است برای حفاظت شهر از هجوم دشمنان دیوار [کمر بند امنیتی] ایجاد کنند، پس شخص منتخب با انتخاب امت والی می‌گردد، و

۹۷. الجنود باذن الله حصون الرعية... و لیس تقوم الرعية الا بهم. نهج البلاغه، نامه ۵۳، فیض ۱۰۰۳/ ۱، لَح ۴۳۲/

۹۸. لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقار و اعلى كفة ظالم و لا سب مظلوم لالقیبت حبلها علی غاربها. نهج البلاغه، خطبة ۳، فیض ۵۲/ ۱، لَح ۵۰۱.

همان گونه که برای یک شهر جز یک دیوار نیست، برای جامعه اسلامی نیز جز یک والی بالفعل نمی باشد و او همان کسی است که مسلمانان وی را از بین فقها انتخاب کرده اند و سایر فقها، فقط دارای شأنیت و صلاحیت هستند، و ما، در فصل گذشته اشکال ولایت بالفعل داشتن همه فقها، در یک عصر را در مرحله ثبوت بیان کردیم که می توان مراجعه نمود. بلی، اگر همه مسلمانان از عمل به این وظیفه مهم [انتخاب رهبر] سرباز زدند، بر فقها واجب است که از باب امور حسبه، شئون حکومت را در حدّ توان به عهده بگیرند و این مطلبی است که بحث تفصیلی آن، پس از این خواهد آمد.

باز ممکن است گفته شود متبادر از حفظ اسلام و قدر متیقن از آن همان تلاش و فعالیت علمی نسبت به احکام الله است، فعالیت هایی از قبیل استنباط احکام و تفسیر و تبلیغ و دفع شبهات و نشر کتاب و کارهای دیگری همانند آن. و اما اجرا و تنفیذ احکام اسلام در جامعه امر دیگری است که معلوم نیست مشمول این حدیث باشد. و آیا امام صادق (ع) مثلاً که خود مبین معارف و احکام اسلام است و فقهای بسیاری را تربیت فرموده، دژ و قلعه اسلام نیست؟ مگر اینکه گفته شود کلمه «حصون» مطلق است و به اطلاق خود شامل حفظ اسلام، (به همه اشکال آن) در علوم و سیاست و اجرا می گردد. پس جهتی برای اخذ به «قدر متیقن» باقی نمی ماند و امام صادق (ع) نیز فرمود: «اگر من به تعداد این بزغاله ها شیعه داشتم [که تعدادشان ۱۷ رأس بوده] نشستن برای من جایز نبود. ۹۹» چنانچه بحث آن در جای خود گذشت.

۶- حدیث الفقهاء امناء الرسل:

در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت پیامبر خدا فرمود:

«الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فی دنیا قیل یا رسول الله وما دخولهم فی دنیا؟ قال اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم»^{۹۹}
 «فقها، افراد امین و مورد اطمینان پیامبران هستند تا هنگامی که در دنیا وارد نشده اند گفته شد: یا رسول الله، ورود آنان در دنیا چگونه است؟ فرمود: پیروی از

۹۹. لوکان لی شیعة بعدد هذه الجداء ما وسعنی العقود، کافی ۲/۲۴۳، کتاب ایمان و کفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴.

۱۰۰. کافی ۱/۶۷، کتاب فضل العلم، باب المستاکل بعلمه... حدیث ۵.

سلطان، پس آنگاه که این‌گونه شدند از آنان نسبت به دینتان برحذر باشید». این روایت در مستدرک از دعائم‌الاسلام، از جعفر بن محمد از پدرانش از پیامبر خدا (ص) نیز روایت شده است^{۱۰۱}. و باز این روایت در همان کتاب از نوادر راوندی به سند صحیح از موسی بن جعفر از پدرانش از پیامبر خدا (ص) روایت شده است^{۱۰۲}. و باز همین روایت را بحار از نوادر راوندی روایت کرده^{۱۰۳}، با این تفاوت که در روایت دعائم و نوادر آمده است: «فاحذروهم علی ادیانکم».

در کنز العمال از علی (ع) روایت شده که فرمود:

«فقها، امین پیامبران هستند تا هنگامی که در دنیا وارد نشده‌اند و از سلطان پیروی نکرده‌اند پس آنگاه که این چنین کردند از آنان برحذر باشید»^{۱۰۴}. زنجیره سند روایت منقول از مرحوم کلینی مورد اطمینان است و فقهای ما، در ابواب مختلف فقه به این سند اعتماد نموده‌اند.

دلالت حدیث: در مقام استدلال به این روایت باید گفت، مهمترین شئون پیامبران و از آن جمله پیامبر اکرم (ص) چنانچه پیش از این گفته شد سه چیز است. بیان احکام خداوند تبارک و تعالی، حل و فصل اختلافات، و اجرای عدالت اجتماعی به وسیله تشکیل دولت بر اساس احکام خداوند و قوانین عادلانه وی چنانچه پیامبر اکرم (ص) اینگونه عمل نمود و شأن پیامبران صرف بیان احکام خداوند نبوده است. بر این اساس، هنگامی که فقیه امین پیامبران قرار داده شد، در همه امور عامه و اجتماعی سه‌گانه، امین آنان قرار داده شده است، چنانچه اطلاق لفظ همین را اقتضا دارد.

اما اعتراض به اینکه اطلاق در موضوعات جریان می‌یابد نه در محمولات، پیش از این، پاسخ آن به تفصیل گذشت و گفته شد از این جهت فرقی بین موضوعات و محمولات وجود ندارد. و پیش از این در تفسیر آیه شریفه «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» اخباری را متذکر شدیم که از آن آشکار می‌گردید ولایت و حکومت از بارزترین مصادیق امانت است و در روایت علل به هنگام بیان علت جعل اولی الامر آمده بود:

۱۰۱. مستدرک الوسائل ۱۸۷/۳، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۵.

۱۰۲. مستدرک الوسائل ۴۳۷/۲، ابواب مایکتسب به، باب ۳۵، حدیث ۸.

۱۰۳. بحارالانوار ۳۶/۲، کتاب العلم، باب ۹، حدیث ۳۸.

۱۰۴. الفقهاء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا و یتبعوا السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم.

(کنز العمال ۱۸۳/۱۰، کتاب العلم، باب ۲، حدیث ۲۸۹۵۳).

«یکی از علل این است که چون مردم برحد محدودی متوقف شده و مأمور شده‌اند که به خاطر فسادی که برای آنان دارد از آن حد تجاوز نکنند، این امر پابرجا و پایدار نخواهد ماند، مگر بدین‌گونه که برای آنان امینی قرار داده شود که آنان را از تجاوز و وارد شدن در آنچه به زیان آنان است باز دارد».

که در آنجا از اولی به «امین» تعبیر شده بود و ممکن است (به این شکل به روایت استدلال شود) که اهتمام هر پیامبری برای صلاح و اصلاح امتش می‌باشد، و امت پایدار نمانده و به صلاح نمی‌گراید مگر به وسیله دولت عادلانه‌ای که امور آنان را تدبیر و بقایش را تضمین کند.

پس معنی اینکه فقها، امانتدار پیامبران هستند این است که آنان در حفظ و حراست از امت امینند و امانتی که به فقیه سپرده شده همان امت پیامبرند، پس واجب است صلاح و اصلاح بقای امت را با تشکیل دولت عادل تأمین کند. و لکن پس از همه این مسائل می‌توان در استدلال به این روایت بر مسئله ولایت خدشه وارد نمود که اولاً چنانچه گفته شد چنین ولایتی برای همه فقهای یک عصر در مرحله ثبوت و تصور مورد اشکال است ثانیاً باتعمق در ذیل روایت آشکار می‌گردد، مراد بیان فقیهی است که در بیان احکام خداوند متعال مورد اعتماد باشد. پس فقیهی که ملتزم به دین است و مستقل در رأی، امین است و مورد اعتماد در بیان احکام الهی، و اما فقیهی که در دنیا داخل شده و از سلطان پیروی می‌کند واجب است در دین از او برحذر بود، چرا که عالمان بدسیرتی که جیره‌خوار سلاطین هستند کلام خدا را تحریف و در جهت امیال و خواسته‌های سلاطین تأویل می‌کنند و هیچ اعتباری به نظریات و فتاوای آنان نیست.

خلاصه کلام اینکه گرچه لفظ اماناء در روایت مطلق است، اما پسوند آن که جمله «فاحذروهم علی دینکم» باشد در حکم قرینه متصل است و مانع استفاده اطلاق از لفظ اماناء می‌گردد.

علاوه بر اینکه اگر آن حضرت فرموده بود: «امنائی- عالمان اماناء من هستند» امکان داشت که بگوییم انشاء را اراده فرموده و عالمان امت خویش را به ولایت منصوب فرموده است، و اما اینکه فرموده: «امناءالرسول- اماناء پیامبران هستند» ظهور آن در انشاء بسیار ضعیف است، چنانچه (بر اهل فضل) پوشیده نیست و این نکته‌ای است شایان توجه.

۷- حدیث: واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا-

صدوق در کتاب کمال‌الدین آورده است که گفت: روایت نمود ما را محمد بن محمد بن

عصام کلینی، گفت: روایت نمود ما را محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب که از محمد بن عثمان عمری [یکی از نواب خاص امام زمان (عج)] درخواست کردم نامه‌ای را که در آن پرسشهایی برآیم ایجاد شده بود و در آن نگاشته بودم به امام (عج) برساند، آنگاه به خط مولایمان صاحب‌الزمان (عج) این پاسخ رسید:

«اما ما سألت عنه - ارشدک الله و ثبتک - من امر المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حججة الله علیهم» ۱۰۵.

«اما آنچه تو از آن پرسش نمودی - خداوند تو را ارشاد کرده و پایدار بدارد - از امر کسانی که از اهل بیت و از پسرعموهای من مرا مورد انکار قرار می‌دهند... و اما حوادثی که به وقوع می‌پیوندد در آن به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من بر شمایند و من حجت خداوند هستم بر آنان».

در کتاب غیبت شیخ طوسی «قده» آمده است:

«جماعتی مرا از جعفر بن محمد بن قولویه وابی غالب زراری و دیگران، از محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب روایت نمودند [همان روایت فوق را] و در آخر آن آمده است: وانا حججة الله علیکم - و من نیز حجت خداوند بر شما هستم» ۱۰۶.

و باز همین روایت در احتجاج از محمد بن یعقوب کلینی روایت شده و در آن آمده: «وانا حججة الله» ۱۰۷ [بدون ذکر کلمه علیکم یا علیهم].

بررسی سند حدیث: سند شیخ، اشکالی در آن نیست، و «ابن عصام» گرچه در کتابهای رجال مدحی از آن به میان نیامده ولیکن همین که از مشایخ صدوق بوده و ایشان از خدا خوشنودی خویش از او را تقاضا کرده، شاید در اعتماد به وی کفایت کند. فقط اشکال در اسحاق بن یعقوب است که او فرد مجهولی است، و مضمون این روایت گرچه دلالت بر جلالت مقام وی دارد [که امام (ع) در پاسخ وی این توفیق را نگاشته‌اند].

اما راوی این روایت خود اوست، مگر اینکه گفته شود نقل کلینی از وی دلیل

۱۰۵. کمال‌الدین ۴۸۳/۲، باب ۴۵ حدیث ۴.

۱۰۶. الغیبه شیخ طوسی/۱۷۶.

۱۰۷. وسائل ۱۰۱/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹.

براعتمادش به اوست، ولکن در ذهن انسان شبهه‌ای باقی می‌ماند و آن اینکه این روایت را مرحوم کلینی در کتاب کافی نیاورده و این چه وجهی می‌تواند داشته باشد؟

دلالت حدیث: و اما مراد به «روای حدیثنا» - که در متن حدیث آمده - منظور از آن کسانی نیستند که الفاظ احادیث را بدون تفهم و تفقه در مفاد آن - نظیر ضبط صوت - نقل می‌کنند، چون بدیهی است که امام (ع) اصحاب خویش را به روایات ارجاع نداده، بلکه به راویان ارجاع داده و فرموده آنان [راویان حدیث] حجت من بر شما هستند و فرموده روایات آنان حجت من بر شماست، و این معنا ندارد که امام (ع) اصحاب خویش را به کسانی که فقط الفاظ روایات را می‌دانند و از درک مفاهیم آن ناتوانند ارجاع داده باشد، پس الزاماً مراد از این روایت فقهایی که فقهشان مستند به روایات عترت طاهرین که حاکی از سنت رسول خداست می‌باشد، در مقابل فتاوایی که از روی قیاس و استخسانهای ظنی غیر معتبر صادر شده است.

محقق بزرگوار مرحوم شیخ انصاری (قدس سره) در کتاب مکاسب به هنگام تقریب استدلال به این روایت بر ولایت فقیه می‌فرماید:

«مراد از «حوادث» ظاهراً همه اموری که عرفاً یا عقلاً و یا شرعاً در مورد آن باید به رئیس مراجعه کرد می‌باشد، نظیر نظارت کردن بر اموال کسانی که از دخالت در اموال خویش به خاطر غایب بودن یا مرگ یا صغیر بودن و یا سفاهت و کم خردی ناتوان هستند.

و اما اختصاص دادن آن به خصوص مسائل شرعی از چند جهت بسیار بعید به نظر می‌رسد. یکی اینکه: ظاهر عبارت گواه بر این است که باید خود حوادث را برای انجام و اجرا بدون واسطه یا با واسطه به فقیه ارجاع دهند نه اینکه صرفاً حکم آن را از وی سؤال کنند. دیگر اینکه: امام (ع) علت مراجعه را اینگونه بیان فرموده: «آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند» و این بیان با اموری که رأی و نظر در آن به عنوان مرجع است تناسب دارد.

پس این منصب را امام از جانب خویش به فقیه واگذار کرده نه اینکه فقط تکلیفی از جانب خداوند سبحان در زمان غیبت به فقیه واگذار شده باشد که احکام را بیان نماید والا مناسب این بود که بفرماید «آنان (فقها) حجت‌های خداوند بر شما هستند» چنانچه آنان را در جای دیگر اینگونه وصف نموده که «آنان امناء خداوند بر حلال و حرام می‌باشند».

دیگر اینکه: وجوب رجوع در مسائل شرعی به علما، از دیرباز همواره از بدیهیات اسلام محسوب می‌شده و از مسائلی است که بر شخصی مثل اسحاق بن یعقوب پوشیده نبوده تا آن را در شمار مشکلاتی که برای وی پیش آمده بوده برای امام^(ع) بنویسد، برخلاف وجوب ارجاع در مسائل عمومی و اجتماعی به رأی و نظر یک فرد، که این چیزی است که مورد سؤال بوده و احتمال می‌رفت امام^(ع) در زمان غیبت خویش این مسئولیت را به یک شخصی یا اشخاص مورد اعتماد خود واگذار نماید. حاصل کلام اینکه: ظاهراً لفظ «خوادم» مختص و منحصر به مواردی که حکم آن مشتبه و یا از باب منازعات و حل اختلافات باشد نیست^{۱۰۸}.

در توضیح بیشتر این روایت می‌توان گفت: اطلاق رجوع به راویان احادیث ائمه^(ع) اقتضا دارد که در اخذ روایات و اخذ فتاوی و حل اختلافات و رفع نزاعها و در تنفیذ احکام شرعی و اجرای آن و اعمال ولایت به حسب اختلاف حاجتها و موارد، بتوان به فقها مراجعه نمود، و اینکه حجت بودن خویش را با حجت بودن آنان در کنار هم قرار داده ظهور در این دارد که این دو لفظ به حسب مفهوم با یکدیگر برابر و منطبق بر همدیگرند، و امام معصوم نزد ما هم در صدور فتوا و هم در بیان قضاوت و هم در اعمال ولایت حق تصرف دارد و در هیچ یک از این امور سه‌گانه تخلف از دستور وی جایز نیست.

پس همه آن شئون سه‌گانه که از جانب خداوند سبحان برای ائمه^(ع) ثابت گردیده، برای فقها نیز از جانب امام معصوم^(ع) ثابت می‌باشد. و اعتراض نمودن بدین گونه که اطلاق در محمولات جریان نمی‌یابد پیش از این، پاسخ آن به تفصیل گذشت و گفتیم که ما فرقی بین موضوعات و محمولات نمی‌بینیم. بر این اساس می‌توان هم به اطلاق حکم [که همان محمول یعنی حجیت راویان است] و هم به اطلاق علت حکم در جمله «چون آنان حجت من بر شما هستند» تمسک کرد.

این نهایت چیزی است که می‌توان در تقریب استدلال به این توقیع شریف بدان تمسک نمود.

اشکالات وارده بر استناد به توقیع شریف بر ولایت بالفعل فقها:

ممکن است در استدلال به این توقیع شریف برای نصب بالفعل فقها برای ولایت، به موارد ذیل مناقشه نمود:

- ۱- در فصل گذشته گفته شد که در مقام ثبوت، جعل ولایت بالفعل برای همه فقها در عصر واحد در همه احتمالات پنجگانه آن قابل خدشه است که بحث تفصیلی آن گذشت.
- ۲- با مراجعه به متن کامل توقیع شریف آشکار می‌گردد که نامه اسحاق بن یعقوب خدمت ولی عصر (عج) مشتمل بر پرسشهای بسیاری که در نظر وی وجود داشته بوده و هر یک از پاسخهای امام (ع) اشاره به یکی از آن پرسشهاست. بر این اساس پس «الف و لامی» که در جمله «واما الحوادث الواقعة» آمده شاید اشاره به حوادثی باشد که در پرسش آمده و ما نمی‌دانیم آن پرسش چه بوده؟ شاید اشاره به برخی حوادث خاصی باشد. [در واقع الف و لام الحوادث، الف و لام عهد ذهنی یا ذکری باشد نه استغراق].
- پس مشکل است آن را بر استغراق و عموم حوادث حمل نمود. مگر اینکه گفته شود عموم تعلیل اقتضا دارد که آنان «فقها» در جمیع حوادث حجت باشند، و این مطلبی است شایان دقت.
- ۳- قدر متیقن از پاسخ امام (ع) به مناسبت حکم و موضوع [یعنی حجت بودن اشخاص راوی]، همان احکام شرعی نوپدید است، زیرا روایات ائمه (ع) مبدا و مدرک استنباط احکام کلی شرعی است، پس اخذ به «اطلاق» با وجود «قدر متیقن» و اموری که می‌تواند به عنوان قرینه محسوب گردد مشکل است و این نکته‌ای است شایسته تأمل.
- ۴- لفظ حجت نیز ظهور در مقام احتجاج برای کشف احکام کلی حوادث نوپدید دارد، و اینکه امام (ع) به هنگام بیان علت فرموده: «انان حجت من بر شما هستند» شاید از این جهت باشد که آن حضرت (ع) در ابتدا، خود مأمور به بیان احکام خداوند متعال بوده و فقها در این جهت، نایب و جانشین آن حضرت هستند.
- ۵- حوادثی که امام (ع) به فقها ارجاع داده از سه دسته بیرون نیست، یا اینکه مراد از آن، بیان احکام کلی برای وقایع نوپدید است، یا اینکه مراد، اجازه فصل خصومت‌های جزئی و امور حسبه جزئی‌های است که به قضات مراجعه می‌شود، مانند تعیین ولی برای افراد ناتوان و ممنوع از تصرف، یا اینکه مراد، حوادث اساسی است که به دولت‌ها مربوط می‌شود، همانند جهاد، روابط بین‌الملل، سیاست‌گذاری امور کشور و مردم، و مسائلی از این قبیل.
- طبق دو فرض اول، چنانچه روشن است توقیع شریف به ولایت کبری و رهبری جامعه مربوط نمی‌شود، اما طبق فرض سوم برای حل حوادث نیاز به اقامه دولت و تحصیل قدرت است و مفاد حدیث و جوب رجوع به فقها و تقویت آنان و ضرورت تحصیل امکانات و نیرو برای آنان است تا امکان حل حوادث برای آنان میسر گردد و الا دستور رجوع به آنان لغو و بی‌فایده می‌گردد. طبق این فرض، ولایت برای فقها به انتخاب تحصیل می‌گردد نه به

نصب و مجالی باقی نمی‌ماند که به توقیع شریف برای نصب فقها استناد نمود. بلی، این روایت بر صلاحیت فقیه و اینکه او برای انتخاب متعین است دلالت دارد و نمی‌شود به کس دیگری مراجعه نمود و او را برای این جهت انتخاب کرد و این نکته‌ای است شایان تأمل.

[روایات دیگری نیز از جهت مضمون نظیر توقیع مبارک وجود دارد که از آن جمله دو روایت زیر است]:

۱- کشی به سند خویش از امام صادق^(ع) روایت نموده که فرمود:

«جایگاه افراد را نسبت به ما، به نسبت نقل روایاتشان از ما بشناسید». ۱۰۹

۲- در اواخر کتاب احتجاج از امام حسن عسکری^(ع) در یک حدیث طولانی آمده

است که شخصی به امیرالمؤمنین^(ع) عرض کرد:

«چه کسی پس از ائمه هدایت و چراغهای شب تار، بهترین مخلوقات خداوند

است؟ حضرت فرمود: علما، آنگاه که صالح باشند». ۱۱۰

۸- حدیث العلماء حکام علی الناس:

در غرر و درر از امیرالمؤمنین^(ع) روایت شده که فرمود:

«العلماء حکام علی الناس»^{۱۱۱} - عالمان فرمانروایان مردمند»

پیش از این در مبحث اعتبار علم در رهبر این روایت مورد بحث قرار گرفت و در مفهوم

آن، سه احتمال مورد بحث واقع شد:

احتمال اول اینکه: جمله خبریه باشد و منظور از آن، بیان فضیلت دانش و دانشمندان

باشد و اینکه آنها غالباً بردلهای مردم حاکم هستند و مردم به طور طبیعی از آنان پیروی

دارند، و در این ارتباط هیچ فرقی بین مذاهب و ملل و طبقات مختلف جامعه وجود ندارد،

اهل هر مذهب و همه طبقات جامعه - حتی پادشاهان و رهبران - دانشمندان برخوردارند و اندیشه

۱۰۹. اعرافوا منازل الرجال مناعلی قدر روایاتهم عنا (وسائل ۱۰۸/۱۸ ابواب صفات قاضی باب ۱۱، حدیث ۳۷).

۱۱۰. قیل لامیر المؤمنین^(ع): من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی و مصابیح الدجی؟ قال: العلماء اذا صلحوا. (احتجاج طبرسی، چاپ قدیم ۲/۲۵۵).

۱۱۱. غرر و درر ۱/۱۳۷، حدیث ۵۰۶.

آنان حاکم می‌باشند، و این منحصر به دانشمندان مذهبی نیز نیست بلکه به طور کلی علم و دانش با همه شعبه‌ها ورشته‌های مختلف آن بر جامعه حاکم است و مردم در هر طبقه اجتماعی باشند در زیر سیطره علمی که نیازمندیهای آنان را برطرف کند زندگی می‌کنند و این جمله نظیر جمله دیگر امام (ع) است که می‌فرماید: «علم حاکم است و مال محکوم».^{۱۱۲}

احتمال دوم: جمله به مفهوم انشائی حمل شود و مراد از آن جعل منصب حکومت و ولایت برای علما باشد، نظیر جمله‌ای که پیامبر اکرم (ص) امیرالمؤمنین (ع) را به خلافت منصوب می‌نماید و می‌فرماید: «هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست».^{۱۱۳}

احتمال سوم: اینکه: جمله حمل بر انشاء شود، ولی بدین صورت که طبق حکم شرع بر مردم واجب است علما را برای حکومت برگزینند و آنان برای به عهده گرفتن این مقام متعین می‌باشند.

استدلال به این روایت بر نصب فقها متوقف بر احتمال دوم است و نیز متوقف بر این است که مراد به علما، فقط فقهای اسلام باشد یا اینکه هیچ دلیلی در روایت بر تعیین این دو وجود ندارد و هنگامی که در یک روایت، احتمالات مختلف وجود داشت نمی‌توان به آن استناد نمود. علاوه بر اینکه مقتضای این کلام، این است که امیرالمؤمنین (ع) با این بیان، منصب حکومت را برای همه فقها در همه اعصار جعل فرموده و اگر مثلاً در یک زمانی هزار عالم نیز وجود داشته باشد همه آنها به حکومت منصوب هستند، و این بسیار بعید است و بلکه فساد آن قطعی است، چنانچه در فصل گذشته، وقوع چنین نصبی در مرحله ثبوت، مورد اشکال واقع شد.

در بحار از کنز کراچکی روایت شده که امام صادق (ع) فرمود:

«پادشاهان بر مردم حکومت دارند و علما حاکمند بر پادشاهان».^{۱۱۴}

روشن است اینکه فرموده «پادشاهان بر مردم حاکمند» به طور قطع از آن «اخبار» اراده فرموده، [نه انشاء و جعل]، و شاید همین قرینه بر این باشد که در جمله دوم نیز برای وحدت سیاق اخبار اراده شده نه انشاء، و بلکه قرینه بر این است که در خبر قبلی نیز همین

۱۱۲. العلم حاکم و المال محکوم علیه. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. فیض/ ۱۱۵۵، لاج/ ۴۹۶.

۱۱۳. من کنت مولاه فعلی مولاه.

۱۱۴. الملوك حکام علی الناس، و العلماء حکام علی الملوك (بحار الانوار ۱/ ۱۸۳)، کتاب العلم، باب ۱، حدیث (۹۲).

معنی اراده شده است، پس نمی‌توان برای نصب فقها به ولایت به این دو روایت استناد نمود. پیش از این نیز در بخش قبلی کتاب به هنگام بحث از اعتبار شرط علم برای حاکم اسلامی، بحث تفصیلی این دو روایت گذشت.

۹- حدیث مجاری الامور والاحکام علی‌ایدی العلماء

در کتاب تحف‌العقول از ابی‌عبدالله امام حسین^(ع) روایت شده^{۱۱۵} که آن حضرت در خطبه‌ای طولانی که با علمای زمان خویش سخن می‌گوید می‌فرماید:

«... و انتم اعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو كنتم تشعرون. ذلك بان مجاری الامور والاحکام علی‌ایدی العلماء بالله. الامناء علی حلاله و حرامه. فانتم المسلوبون تلك المنزلة و ما سلبتم ذلك الا بتفر قکم عن الحق و اختلافکم فی السنة بعد البينة الواضحة، ولو صبرتم علی الاذی و تحملتم المؤونة فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدر و الیکم ترجع ولکنکم مکنتم الظلمة من منزلتکم...»^{۱۱۶}

«... و مصیبت شما از همه مردم فزونتر است بدان سبب که از جایگاه عالمان سقوط کردید اگر می‌دانستید. چرا که جایگاه جریان امور و احکام همواره به دست علماء بالله و علماء بر حلال و حرام خداوند است، پس این مقام و منزلت از شما سلب شده و این مقام از شما سلب نگردید مگر با پراکنده شدن آنان از حق و اختلافات در سنتها پس از وجود دلایل آشکار.

اگر شما بر آزارها صبر می‌کردید و بهای این راه را برای خدا تحمل می‌کردید، امور الهی همواره بر شما وارد و از شما صادر و به شما بازگشت می‌نمود [و شما مصدر امور مردم بودید نه ظلمه] ولکن شما ستمگران را بر تصرف در مقام و منزلت خود تمکن بخشیدید...».

از آن رو که این روایت از جهت مضمون بسیار عالی و برکات آن بسیار زیاد است ما پیش از این در بخش چهارم کتاب به هنگام بررسی شرط علم در رهبری تمام آن را با شرح و توضیح یادآور شدیم که می‌توان مراجعه نمود. در آنجا گفته شد برخی از بزرگان فرموده‌اند مراد از علماء بالله در این روایت خصوص ائمه معصومین^(ع) هستند که در پاسخ

۱۱۵. چنانچه تحف‌العقول می‌نویسد این روایت از امیرالمؤمنین^(ع) نیز روایت شده است.

۱۱۶. تحف‌العقول / ۲۳۷.

گفته شد این جداً خلاف ظاهر روایت است و مقصود از علماء بالله و اماناء برحلال و حرام خداوند، همان فقهای هستند که به شریعت و تکالیف الهی ملتزم هستند. از سوی دیگر استدلال به این روایت در اینجا مبتنی بر این است که بتوان از آن منصوب بودن علما برای تدبیر امور مسلمانان را نتیجه گرفت، و لکن پیش از این روشن گردید که این فرض باطلی است، زیرا لازمه آن این است که همه فقهای مورد خطاب در زمان صدور این روایت برای حکومت منصوب باشند با اینکه امام منصوب طبق اعتقاد ما، در آن زمان شخص آن حضرت [امام حسین و یا امیرالمؤمنین^(ع)] بوده است.

پس ظاهراً جمله اگر چه خبریه است و لکن در مقام انشاء و بیان تکلیف واقع شده و مراد از آن، این است که مرجع امور مسلمانان واجب است علمای ملتزم به احکام خداوند باشند و لکن پراکندگی آنان از حق و اختلافشان در سنت و فرارشان از مرگ و دل بستن به زندگی و به عبارت دیگر ملتزم نبودنشان به تکالیف الهی، به ستمگران امکان داد که بر منزلت آنان تمکن یابند و بر مسلمانان مسلط شوند.

به طور خلاصه مقصود این است که جریان امور واجب است به دست علماء بالله باشد، بدین صورت که آنان با یکدیگر متحد شوند و مسلمانان با آنان همکاری کنند تا با انقلاب و رهبری آنان، ستمگران را از صحنه سیاست و حکومت خارج سازند و دولت عادل و حکومت حق تشکیل بدهند.

در این ارتباط بر علماء است که خود را برای قبول مناصب حکومت کاندیدا کرده و بر مسلمانان نیز واجب است که آنان را برای انجام این وظیفه انتخاب کنند و آنان را تقویت نمایند و با همکاری یکدیگر حاکمهای نااهل را از حکومت مسلمانان برانند.

در واقع می توان گفت روایت در مقام این است که بفرماید: حکومت بر مسلمانان از آن علماء بالله است، اما اینکه آنان به وسیله نصب بدین مقام منصوب هستند و یا به وسیله انتخاب معین می شوند ساکت است. پس شاید مسئولیت آنان با انتخاب متعین می گردد و این مطلبی است شایان توجه.

اینها روایاتی بود که اصحاب ما برای نصب فقها برای حکومت در عصر غیبت بدان استدلال نموده بودند که بحث و بررسی آن از نظر شما گذشت.

روایات دیگری که توهم شده در نصب عمومی فقها مورد استناد است.

در اینجا روایات بسیار دیگری نیز از طرق فریقین در فضیلت علم و عالم وارد شده که

محقق نراقی در عوائد برخی از آنها را در این باب یادآور شده و ما نمونه‌هایی از آن را در این جا می‌آوریم. گرچه به هیچوجه بر مسئله ولایت و حکومت دلالتی در آنها یافت نمی‌گردد.

- ۱- در کتاب عوائد از مجمع از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «فضیلت عالم بر مردم همانند فضیلت من بر پایین‌ترین سطح افراد جامعه است» ۱۱۷.
- ۲- در بحار از منی‌المیرید روایت شده که مقاتل بن سلیمان گفت: من در کتاب انجیل یافتم که خداوند متعال به عیسی (ع) فرمود: «دانشمندان را ارج گذار و قدر آنان را بدان که من آنان را بر همه مخلوقاتم جز انبیا و رسولان برتری بخشیدم. برتری‌ای همانند برتری خورشید بر ستارگان و مانند برتری آخرت بر دنیا و مانند برتری من بر همه چیز» ۱۱۸.
- ۳- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «همانا خداوند دانش را از جامعه نخواهد گرفت و لکن با مرگ دانشمندان دانش از جامعه رخت برمی‌بندد تا آنجا که هیچ عالمی باقی نمی‌ماند. آنگاه مردم افراد نادان را به ریاست خود برمی‌گزینند و آنان بدون آگاهی برای مردم فتوا صادر می‌کنند. در نتیجه هم خود و هم جامعه را به گمراهی می‌کشانند» ۱۱۹.
- ۴- باز در بحار از عوالی روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «وجود یک فقیه دردناکتر است بر شیطان از هزار عابد» ۱۲۰.
- ۵- در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) آمده است که آن حضرت فرمود: «شدیدترین نوع یتیم آن است که شخصی از امام خویش جدا شده و نتواند به وی دسترسی پیدا کند و نداند در مسائل مبتلا به، وظایف دینی او چیست. هان آنکه از شیعیان ما به علوم ما آگاه است و آنکه به شریعت ما ناآگاه است و از

۱۱۷. فضل العالم علی الناس کفضل علی ادناهم. عوائد / ۱۸۶.

۱۱۸. عظم العلماء واعرف فضلهم، فانی فضلتهم علی جمیع خلقی الا النبیین والمرسلین کفضل الشمس علی الکواکب و کفضل الاخرة علی الدنيا و کفضل علی کل شیء. بحار الانوار ۲/ ۲۵، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۹۱، و منی‌المیرید / ۳.

۱۱۹. ان الله لا ينتزع العلم انتزاعا ولكن ينتزعه بموت العلماء حتی اذا لم یبق منهم احد اتخذ الناس رؤساء جهالا فافتوا الناس بغير علم فضلوا واضلوا. بحار الانوار ۲/ ۲۴، کتاب العلم، باب ۸، حدیث ۷۴.

۱۲۰. فقیه واحد اشهد علی ابلیس مسن الف عابد. بحار الانوار ۱/ ۱۷۷، کتاب العلم، باب ۱، حدیث ۴۸.

مشاهده ما جدا شده در منزل خویش یتیم است.
آگاه باشید هر که او را هدایت و ارشاد نموده و شریعت ما را به او بیاموزد
در عالم بالا به همراه ماست. این حدیث را پدرم از پدرانش از پیامبر خدا (ص) برای
من روایت فرموده‌اند»^{۱۲۱}.

و نیز علی بن ابی طالب (ع) فرمود:

«هر که از شیعیان ما به شریعت ما آگاه باشد و افراد ضعیف شیعیان ما را از
ظلمت نادانی به نور دانش که ما به او اختصاص داده‌ایم بیرون آورد روز قیامت
در حالتی که بر سرش تاجی از نور است و برای همه اهل محشر می‌درخشد به
صحرای قیامت وارد می‌گردد...»^{۱۲۲}.

و نیز حسن بن علی (ع) فرمود:

«فضیلت کسی که سرپرستی یتیم آل محمد- که از موالیان خویش بریده
شده و در وادی نادانی گرفتار آمده است- را به عهده گرفته و اشتباهات او را به
وی گوشزد می‌کند بر کسی که سرپرستی یتیمی را بر عهده گرفته و به او آب و
غذا می‌رساند، همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است»^{۱۲۳}.

حسین بن علی (ع) نیز فرمود:

«هیچ کس سرپرستی یتیمی را که به خاطر در حجاب بودن ما، رابطه‌اش با
ما قطع شده به عهده نمی‌گیرد و برای تعلیم علوم ما که بر وی فروباریده با او
همراهی نمی‌کند و او را ارشاد و هدایت نمی‌کند مگر اینکه خداوند متعال به وی
می‌فرماید: ای بنده بزرگواری که با بنده دیگر من همراهی کردی، من به
بخشش و کرامت از تو سزاوارترم. ای فرشتگان من برای او در بهشت به تعداد هر
حرفی که به وی یاد داده هزار هزار قصر معین کنید، آنگاه سایر نعمتها که

۱۲۱. و اشد من یتیم هذا الیتیم ، یتیم ینقطع عن امامه لا یقدر علی الوصول الیه ولا یتدری کیف حکمه فیما
یبتلی به من شرالع دینه، الا فمن کان من شیعتنا عالما بعلومنا وهذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا،
یتیم فی حجره، الا فمن هداه وارشده وعلمه شریعتنا کان معنا فی الرفیق الاعلی حدثنی بذلك ابی عن ابائه عن
رسول الله (ص). (تفسیر منسوب به امام عسکری / ۱۱۴ - این تفسیر در حاشیه تفسیر علی بن ابراهیم چاپ
شده- ذیل آیه ۸۳ از سوره بقره).

۱۲۲. من کان من شیعتنا عالما بشریعتنا واخرج ضعفاء شیعتنا من ظلمة جهلهم الی نورالعلم الذی حیوانه
به جاء یوم القیامة وعلی رأسه تاج من نور یضئ لاهل جمیع تلك العرصات. (همان مدرک).

۱۲۳. فضل کافل یتیم آل محمد المنقطع عن موالیه الناشب فی تیه الجهل یخرجه من جهله ویوضح له ما
اشبهه علیه علی فضل کافل یتیم یطعمه و یسقیه کفضل الشمس علی السهی (همان مدرک).

برازنده اوست به آن ضمیمه کنید» ۱۲۴.

امام موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

«فقیهی که یتیمی از یتیمهای ما را که از ما و از مشاهده ما بریده شده نجات دهد و به وی آنچه نیازمند است بیاموزد ناگوارتر است بر ابلیس از هزار عابد...» ۱۲۵.

علی بن محمد (امام علی النقی (ع) می‌فرماید:

«اگر پس از غیبت قائم شما از علمایی که مردم را به خدا دعوت و به راه او دلالت و از دین او با حجت‌های الهی حراست و حفاظت کنند کسی باقی نماند... همه از دین خدا خارج شده و کسی بر دین پایدار نمی‌ماند... اینان ممتازترین‌ها در پیشگاه خداوند عزوجل هستند» ۱۲۶.

و از این قبیل روایتهای دیگری که در فضیلت علم و عالم و تعلیم وارد شده است.

اما بسیار روشن است که این روایات بر نصب فقیه به عنوان والی و حاکم جامعه دلالت ندارد، بلکه ما، در دلالت روایات گذشته که بزرگان و اساتید بدان استناد نموده بودند حتی در رأس آنها به مقبوله عمر بن حنظله نیز اشکال و مناقشه وارد نمودیم.

بلی، در دلالت همه این روایتها بر تقدم فقیه بر غیر فقیه و صلاحیت وی برای این مسئولیت و اینکه او صالحتر از دیگران است هیچگونه اشکال و تردیدی نیست. و ما پیش از این در مورد لزوم و ضرورت حکومت و عدم جواز اهمال آن و اینکه در حاکم اسلامی هشت شرط که یکی از آنها فقاہت و بلکه افضلیت است به تفصیل سخن گفتیم.

و گفتیم که ولایت یا به نصب از مقام بالا منعقد می‌شود و یا با انتخاب امت، که اگر با

۱۲۴. ما کفل لنا یتیمًا قطعته عنا محبتنا باستتارنا فواساء من علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده وهداه الا قال الله تعالى له: يا ايها العبد الكريم المواسي، انا اولي بالكرم اجعلوا له ياملا لكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه الف الف قصر وضموا اليها ما يليق بها من سائر النعم. (همان مدرک).

۱۲۵. فقيه واحد ينقذ یتیمًا من ایتامنا المنقطعین عنا وعن مشاهدتنا بتعليم ما هو محتاج اليه اشد علی ابلیس من الف عابد... (همان مدرک).

۱۲۶. لولا من یبقی بعد غیبة قائمکم من العلماء الداعین الیه والدالین علیہ والذابین عن دینہ بحجج الله... لما یقی احدًا لا ارتد عن دین الله... اولئك هم الافضلون عند الله عزوجل، (همان مدرک).

نصب منعقد شد مسئله تمام است و گرنه نوبت به انتخاب می‌رسد و حتی اگر مردم از عمل به این وظیفه مهم سرباز زدند بر فقیه است که شئون ولایت را از باب حربه در حد امکان به عهده بگیرد. پس در هر صورت فقیه بر غیر فقیه مقدم است.

باز این نکته را باید یادآور شد که بی‌اطلاعی غالب فقها از رموز سیاست و تدبیر امور مسلمانان عذری برای کناره‌گیری آنان از صحنه سیاست به حساب نمی‌آید بلکه به عنوان مقدمه واجب بر آنان واجب است، آمادگیهای لازم را کسب و علم اداره امور مسلمانان را نیز در کنار سایر علوم بیاموزند.

خلاصه کلام اینکه دلالت اینگونه روایات با توجه به گستردگی آن بر صلاحیت و بلکه اصلحیت فقیه برای اداره جامعه نسبت به دیگران، از جمله مسائلی است که هیچگونه اشکال و مناقشهای در آن نیست.

نقل کلام عوائد در این زمینه:

مرحوم صاحب عوائد در کتاب خویش پس از نقل اخبار و ادعای اینکه همه آنچه برای پیامبر اکرم (ص) و امام (ع) که سلاطین مردم و دژهای محکم اسلام هستند از شئون ولایت ثابت گردیده برای فقیه هم ثابت است. جز آنچه با اجماع و نص و سایر دلایل خارج گردیدم می‌فرماید:

«دلیل بر این مدعا علاوه بر اجماع به طوری که بسیاری از اصحاب بدان تصریح نموده و از کلمات آنان آشکار می‌شود و آن را از مسلمات دانسته‌اند. روایاتی است که پیش از این خوانده شد و در آن تصریح داشت که: «فقها وارث پیامبران»، «امین پیامبران»، «خلیفه پیامبر»، «دژ اسلام»، «مانند و به منزله پیامبران»، «حاکم یا قاضی یا حجت از جانب پیامبران»، «مرجع در همه حوادث» و اینکه «مجاری امور و احکام همه به دست آنهاست» و اینکه فقیه «سرپرست ایام ائمه (ع) است» که بی‌تردید مراد از یتیمهای ائمه، مردم هستند و...»

بنابراین هر عالم و عامی به طور بدیهی می‌فهمد و حکم می‌کند که هنگامی که پیامبر (ص) به هنگام مسافرت یا وفاتش فرمود: فلانی وارث من، همانند و به منزله من، خلیفه من، امین من، حجت من، حاکم از جانب من بر شماست، او مرجع شماست در همه حوادث، مجاری امور و احکام شما به دست اوست، یا اینکه او سرپرست رعیت من است، در این صورت تمام آنچه برای پیامبر نسبت به امور

رعیت و در ارتباط با مسائل امت وجود داشته، برای وی نیز ثابت می‌گردد، به گونه‌ای که هیچ تردیدی برای کسی باقی نمی‌ماند و از این تعبیرها همین معنی متبادر به ذهن می‌باشد. چگونه می‌توان گفت چنین ولایتی (برای فقیه) ثابت نمی‌گردد؟ با اینکه بیشتر روایتی که در حق اوصیای معصومین^(ع) وارد شده و در مقام اثبات مجموع آنچه برای پیامبر است برای ائمه از ولایت و امامت بدان استناد شده چیزی فراتر از اینها در آن وجود ندارد، بویژه با توجه به آنکه در حق آنان (فقها) وارد شده که آنان «پس از ائمه، بهترین مخلوقات خدا هستند» و «پس از پیامبران افضل مردم هستند» و «فضیلت آنان بر مردم همانند فضیلت خداست بر هر چیز» و همانند فضیلت پیامبر بر پایین‌ترین فرد مردم است. اگر توضیح بیشتر در این زمینه خواسته باشی ملاحظه بفرما که اگر حاکم یا سلطانی در ناحیه‌ای بخواهد به ناحیه دیگری مسافرت کند و نسبت به شخصی برخی از این تعبیرها، نه همه آن را بیان کند و مثلاً بگوید فلانی خلیفه من، به منزله و مانند من، امین من، عهده‌دار رعیت من، حاکم از جانب من، حجت من بر شما، مرجع رسیدگی به همه حوادث نوپدید شما، و امور و احکام شما به دست اوست، آیا در این صورت برای کسی تردیدی باقی می‌ماند که همه آنچه برای سلطان در امور رعیت این ناحیه بود برای این نیز هست مگر آنچه خود استثنا نموده باشد؟! من گمان نمی‌کنم کسی در این مورد تردید و شک و شبهه‌ای به خود راه دهد. و ضعف برخی از این اخبار پس از ضمیمه برخی از آنها با برخی دیگر و عمل اصحاب به آنها جبران می‌شود، علاوه بر اینکه بسیاری از آنها در کتابهای معتبر وارد شده است».^{۱۲۲}

ما، در این جا کلام عوائد را در عین طولانی بودن آن نقل کردیم، زیرا روایتهای گذشته را به بهترین وجه بیان نموده است، ولیکن مخفی نماند که در بین کلام ایشان، مغلطه کوچکی وجود دارد و آن اینکه همه این جملاتی که ایشان پشت سرهم ردیف فرموده در یک روایت واحده وجود ندارد، بلکه هر یک از اینها در یک روایت مستقل با قرینه متصله‌ای که می‌تواند مضمون آن را در جهتی به غیر از جهت ولایت و حکومت مقید کند آمده است. چنانچه تفصیل آن پیش از این گذشت. پس اگر ایشان بخواهد از مجموعه این روایات نصب و ولایت بالفعل فقها را استفاده کند همه آن مناقشات و اشکالات گذشته به

سخن ایشان نیز وارد می‌گردد. بلی اگر ایشان بخواهند از این روایات اصلحیت فقیه و بلکه تعیین او را برای انتخاب مشخص کنند و اینکه فقیه برای احراز این مقام از دیگران مقدم است این سخن صحیح و درستی است. بر این اساس پس احوط در مورد تعدد فقهای واجد شرایط در یک زمان تعیین امامت در خصوص کسی است که امت او را برای این مسئولیت انتخاب کرده‌اند و سایر فقها نمی‌توانند تزامنی در کار وی ایجاد کنند و بلکه فرد غیرمنتخب نمی‌تواند در امور و شئون ولایت بدون اذن و اجازه فرد منتخب بالفعل، تصرف کند چه در امور مالی باشد و یا در امور غیرمالی.

در خاتمه این فصل، درینم می‌آید که قسمتی از کلام مرحوم صاحب عوائد را که متناسب با این مقام است درج نمایم. ایشان می‌فرماید:

«در این زمان، ما بسیاری از افراد غیرمحتاط از فضلالی عصر و طلاب زمان خویش را مشاهده می‌کنیم که به مجرد اینکه قدرت ترجیح و توان کشف یک فرع را می‌یابند در جایگاه حکومت و افتاء می‌نشینند و کارهای مردم را به عهده می‌گیرند و برای مردم در مسائل حلال و حرام فتوی می‌دهند و در مسائلی حکم می‌رانند که وجوب قبول از آنان ثابت نشده، نظیر ثبوت هلال ماه و نظایر آن، و در مجلس قضاوت و حل اختلافات می‌نشینند و حد و تعزیرات اجرا می‌کنند و در اموال اشخاص یتیم و مجنون و سفیه و غایب تصرف می‌کنند و مسئولیت ازدواج آنان را به عهده می‌گیرند، متولیان مورد وصیت را عزل و اشخاص دیگری را به جای آنان می‌گمارند، خمس را تقسیم و در اموال مجهول‌المالک تصرف می‌کنند و اوقاف متعلق به عموم را اجاره می‌دهند و کارهای دیگری از این قبیل که همه از لوازم ریاست کبری و مقام رهبری جامعه است.

و ملاحظه می‌کنیم که برای کارهایی که انجام می‌دهند دلیلی در دست ندارند و در کارهای خود به طریق هدایتی راه نیافته‌اند، بلکه تنها به آنچه از علمای بزرگوار دیده و یا شنیده‌اند اکتفا می‌کنند و بر سبیل تقلید بدون اطلاع از جایگاه فتاوی بزرگان می‌کنند، در نتیجه هم خود و هم دیگران را به هلاکت می‌کشانند. آیا خداوند به اینان اجازه داده که اینگونه (خودسر) عمل کنند یا اینکه به خداوند افترا می‌بندند؟» ۱۲۸۴

فصل چهارم

دلایل صحت انعقاد امامت با انتخاب مردم

دلایلی که ممکن است در صحت انعقاد امامت با انتخاب مردم بدان استناد نمود چند است که می‌توان در محورهای زیر برشمرد:

۱- قضاوت عقل در این زمینه:

خرد انسان- که اساس و ریشه همه دلایل و برهانهاست- همواره به زشتی هرج و مرج و فتنه و وجوب اقامه نظام و حفظ مصالح عمومی جامعه و گسترش معروف و رفع ظلم و فساد و دفاع از جامعه در مقابل هجوم و حمله بیگانگان، بدون هیچگونه درنگ، حکم می‌کند. و این اهداف برای جامعه جز در سایه دولت صالح عادل مقتدر دارای شوکت و قدرت حاصل نمی‌آید و دولت نیز جز با خضوع مردم در برابر وی و اطاعت از دستورات او استقرار نمی‌یابد. بر این اساس لازم است در جامعه، همه این مراتب به حکم عقل عملی شود و هر آنچه عقل به ضرورت آن گواهی دهد شرع نیز به ضرورت آن گواهی خواهد داد. چنانچه در جای خود مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

دولت یا به وسیله نصب از جانب خداوند مالک الملوک مشخص شده یا به قدرت سرنیزه و زور بر مردم حکومت یافته، یا اینکه توسط مردم نوع آن مشخص و مسئولین آن انتخاب شده‌اند [که هر یک از اینها دارای حکم مخصوص به خود است].

اگر به وسیله نصب از جانب خداوند محقق و مشخص گردید سخنی در آن نیست و